

[ شرف ] الفلك والشوكت الملك [ ] وملاذالمسلمين لطفالله

هرچند که اشک ریخت چشم تر من

تسکین نگرفت شعله پیکر من

گر فیض سحابی برسد بر سر من

[ ..... ]

[ - ] رقمی که گردش قلم نقش گیرد و لطیف زیبائی که به کوشش بنان صورت پذیرد ، دعای خلود وجودی است که انام جمهور به ذات شریف اوست و نور هدایت خواص و عوام روشن از عنصر لطیف او اعلی حضرت و الارفعت متعالی منقبت متوالی ، مرحمت آصفجاء مملکت پناه مشحون شعائر [ - ] خداوندگاری یعنی المؤید به تأیید الملك الله خلدالله تعالی ظلالة وابد ایام اقباله ، به حق محمد وآله . بنده خاکسار و ذره بی مقدار عرض عبودیت وافتخار و تخشع و انکسار نموده [ - ] الفضل والمنت ، لطیفه [ ای ] که متضمن شرف تقبیل اقدام خدام تواند بود [ مسألت ]<sup>۱</sup> می نماید .

[ - ] قلم برداشتم و ندانم که چه نویسم . قصه غصه فراق یا الم مهاجرت و اشتیاق و احوال نامرادی و بی سامانی یا مفارقت آن خداوند صاحب قدر .

به کدام زبان شرح شدت روزاندوه گویم و به کدام بیان قصه  
غصه شبهای چون کوه پویم .

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

اظهار اشتیاق [ - ] چه حاجت بیان ، چون حال مرآتو بهتر  
از من دانی . احوال این بنده مهجور از وصال آن خداوند دورچه گوید .  
عرض گرداند :

که هرکو بشنود گردد مشوش

شود چشمش پر آب و دل پر آتش

گهی از بیخودی افتم بدانسان

که گویم مردم و بردم زغم جان

گهی چندان ز حیرت ایستم راست

که گویندم درخت خشک پیدا است

گهی سوزد چنانم آتش درد

که باد انگیزد از خاکستر گرد

روز در فکر آنکه شب چه در خواب بینم و نیمشب  
در خیال آنکه چند بی خواب نشینم . در داکه نوبهار امید چنان گذشت  
که جز نسیم هجران ، باد نوزید و دردا [ - ] چنان خشک گشت که  
از او جز گیاه حزن ، نونزند و [ اما؟ ] سحاب عنایت از آنچه که وعده  
دیدار نوشته است [ - ] بهار می آمد ، حتی جز برق فراق روی ننمود  
و شمع امیدی را که روضه جان می افروخت جز شعله اشتیاق چیزی  
نیفزود امید که عنقریب آتش سوزانش به رواق وصال [ - ] خانه دل از  
چراغ آن جمال [ روشن ] شود و امسال به خلاف سنوآت قبل [ - ] و نصرت  
واقبال تشریف دهند فرموده باشید . [ - ] و صورتی چند که آن معلوم  
[ - ] که پیش از این بابت مفارقت از خدمت آن حضرت [ - ] و

بودن [-] در این ملک خراب بدین صورت [-] واقع است و  
احوال این ملک در غیاب [-] او به سانی نیست معلوم دارد .  
پادشاه همچنان در گوه اند<sup>۳</sup> [-] کپتنمیری دیگر [-] اول موسم  
به صوب [-] به جای کپتن تمران [-] .  
بندگی حضرت پادشاهی خلد الله ملکه<sup>۴</sup> در تبریزند و [-] مخالفینی  
نیست. به اقواله [-] که اقبال به اصفهان خواهند فرمود. از بک  
بعد از وفات عبیدخان و این سه سال باز به خراسان آمده اند .  
امسال [-] رفته بود و حصار می کرده اند . . .